

هو العليم

جایگاه علوم الهی در مقایسه با علوم دیگر

و آداب طلبگی

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا و حبيب إله العالمين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

روایتی در فضیلت تحصیل علوم دینی

الحمد لله خود رفقا به مطالب و مسائلی که با این مجلس مناسبت دارد آگاه هستند. و اطلاع دارند. و به اهمیت مسئله واقف هستند. ولی از باب اینکه لطف دارند. و ما هم خود را در این جمع جا زده باشیم، اگر مطلبی به نظر می رسد، خدمت دوستان عرض می کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

هَلْكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِاقْوَانِ مَا بَقِيَ الدَّهْرِ^۱

جمع کنندگان مال - درحالی که زنده اند - همه اهل هلاکت اند! [اما علماء تا هنگامی که روزگار باقی است پایدارند].

این کلام حضرت چه معنایی دارد؟

مرحوم صاحب معالم در مقدمه کتاب معالم راجع به فضیلت علم چند روایت از رسول خدا و غیر رسول خدا نقل کرده اند.^۲ در یکی از این روایت ها داریم که:

پیغمبر اکرم در مدینه می گذشتند، دیدند چند نفر دور فردی را گرفته و نسبت به او خیلی ادای احترام می کنند. حضرت جلو رفتند و فرمودند: «ما هذا؛ چه خبر است که جمع شده اید؟ قضیه چیست؟» گفتند: «علامه؛ این مرد علامه است!» حضرت فرمودند: «و ما العلامة؛ علامه چیست؟» گفتند: «این مرد به اجداد و انساب و نسبت ها و فامیل های عرب عالم و وارد است، که چه کسی پسر کیست؟» حضرت فرمودند: «علم عبارت است از علم به اعتقادات و یا علم به احکام و فروع!» یعنی علم به دین و مبدأ و

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۶؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۵۱، با قدری اختلاف.

^۲. معالم الأصول (با حواشی سلطان العلماء)، ص ۱۶ - ۳۳.

معاد. «و ما خلاهنّ فهو فضل؛ و بقیّه همه زیادی و غیر قابل توجه است!»^۱ و^۲

کیفیت استغفار ملائکه برای اهل علم

و یا اینکه در روایتی داریم که حضرت می فرمایند:

ملائکه بال‌های خود را برای طالبان علم می گسترانند.

و عجیب اینجا است که حضرت در تتمه روایت می فرمایند:

و إِنَّهُ يَدْعُو [يَسْتَغْفِرُ] لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّىٰ الْخَوْتِ فِي الْبَحْرِ؛^۳

تمام افراد و موجودات در آسمان و زمین - حتی ماهی‌های در دریا - برای طلاب علم دعا می کنند و موفقیت آنها را از خدا می خواهند.

توضیح و تبیین روایت «و إِنَّهُ يَدْعُو [يَسْتَغْفِرُ] لِطَالِبِ الْعِلْمِ...»

این کلامی که رسول خدا می فرمایند، کلام شوخی و مبالغه نیست! شاید کسی بگوید: «آخر، ماهی در دریای جزائر سرانندیب یا اقیانوس منجمد شمالی به طلبه‌ای که در قم درس می خواند چه ربطی دارد؟!» اما دوستان و رفقا! ان شاء الله وقتی که وارد مباحث اعتقادی شدند و به مسائل فلسفی و عرفان نظری پرداختند، در آنجا خواهند دید که در عالم نفوس و در عالم مثال، بُعد مسافت و بعد مکانی راه ندارد! آن ماهی در اقیانوس

۱. معالم الأصول، ص ۲۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲:

«محمّد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن ذرّست الواسطی، عن ابراهیم بن عبد الحمید، عن ابي الحسن موسى عليه السلام، قال: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المسجد، فإذا جماعة قد أطافوا برجل فقال: «ما هذا؟» فقيل: «علامة! فقال: «وما العلامة؟» فقالوا له: «أعلم الناس بأنساب العرب و وقایعها و أيام الجاهلیة و الأشعار العربیة. قال: «فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «ذاك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه. ثم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إنما العلم ثلاثة: آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهنّ فهو فضل.»»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۳۸:

ترجمه: «رسول خدا داخل مسجد شدند و دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته، به دور او اجتماع کرده اند. حضرت فرمودند: «این چیست؟!» گفتند: علامه است! حضرت فرمودند: «علامه چیست؟» گفتند: داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها و جریاناتی که در عصر جاهلیت واقع شده است، و به اشعار عرب. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این علمی است که با ندانستن آن کسی را ضرری نمی رسد، و با دانستن آن کسی را منفعتی عائد نخواهد شد.» سپس رسول خدا فرمودند: «علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم، و یا فریضة عادله، و یا سنت قائمه؛ و غیر از این سه چیز، هرچه باشد زیادی است.»»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این روایت، رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۴۳.

۳. معالم الأصول، ص ۱۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

آتلانتیک، از نقطه نظر قُرب با ما، مانند یکی از افراد همین مجلس است و تفاوتی از این نظر ندارد! گرچه از نظر بعد مکانی و جسمانی در دو نقطهٔ بعیدی از هم هستند.

پیامبر خدا و ائمه هدی به گراف صحبت نمی کردند و حرف بدون ارزش و از روی هوی نمی زدند! اگر در دنیا یک حرف با ارزش [وجود] داشته باشد، آن حرفی است که از چهارده معصوم است.

اهداف جوانان برای ترسیم آینده!

این چه مسئله‌ای است که به این نحو تقریر می شود؟ چرا این طور است؟! اگر ما بخواهیم این مطلب را بررسی خیلی ساده و عامیانه کنیم این است که: مسئلهٔ مهم در زندگی افراد به دست آوردن مال و گذراندن زندگی است. الان شما به آن افرادی که در دبیرستان درس می خوانند نگاه کنید، تمام هدف آنها چیست؟ در کنکور قبول شوند و به دانشگاه بروند.

می گویند چهار مطلب برای یک جوان خیلی مورد توجه است:

اول: وارد شدن در دانشگاه.

دوم: پیدا کردن شغل بعد از اینکه از دانشگاه فارغ شد. چون وقتی که از دانشگاه بیرون می آید پول که از آسمان نمی آید! بلکه باید برود یک جایی کار کند.

سوم: انجام دادن سربازی.

چهارم: ابتلاء به ازدواج که بزرگترین نعمت است!! اگر خداوند قسمت کسی کرده که ان شاء الله خوبش را قسمت کرده است؛ و ان شاء الله به کسانی هم که قسمت نکرده است توفیق بدهد.

مرحوم آقای حداد می فرمودند:

سالکی که زن خوب نصیب او شود، بزرگترین شانس را آورده است!

این مطلب را آقای حداد می فرمودند. البته این شانس نصیب کسی نمی شود! - از ما که گذشت - ولی

ان شاء الله نصیب شما بشود!

یعنی شما تصور کنید که افکار و آرزوها و تمنیات جوانی که می خواهد وارد دانشگاه بشود چیست؟ این است که چند سال در دانشگاه درس بخواند تا اینکه کار به دست آورد. حال اگر یک نفر برود و من باب مثال چهار سال یک دورهٔ عمومی پزشکی را ببیند، بعد هم دو سال دورهٔ تخصصی و سه سال هم دورهٔ فوق تخصصی را ببیند، روی هم رفته حدود ده سال می شود. اما بعد به او بگویند: «آقا اصلاً این طبابت شما هیچ گونه عینیت خارجی در خارج ندارد! فلان دستگاه آمده و از نظر تکنولوژی به آن حدی رسیده که دیگر این عمل و کار شما هیچ نتیجه‌ای ندارد!» در این صورت چه کار می کند؟! مگر دیوانه است که برود این درس را بخواند؟! شخصی که می رود و ده سال درس می خواند، به خاطر این است که در اِزای این مطلب زندگی او بگذرد! و یا کسی که

می‌رود در دانشکده مهندسی و معماری و چند سالی دوره [عمومی] و بعد هم دوره تخصصی می‌بیند و این طرف و آن طرف به بناها سر می‌زند و خلاصه، از نظر طرح و معماری به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند خلاقیت داشته باشد که ساختمان‌ها را در اشکال مختلف طراحی و پیاده کند، حال اگر به این آقا بگویند: «الآن زمانه برای این نوع کارهای شما تمام شده است و تمام این طرح‌ها موجود است [و نیازی به طرح شما نیست]!» البته الآن هم همین‌طور است و خیلی از افرادی که به دانشکده معماری می‌روند، الگوها را از طرح‌های آماده پیاده می‌کنند. لذا شما خیلی تعجب نکنید! چون از این ژورنال‌ها بسیار دارند، یکی را برمی‌دارند می‌کشند و می‌گویند: بله، ما کشیدیم! درحالی که تمام اینها مانند درب، پنجره، جای سیم برق، آب و به‌طور کلی تمام طرح‌های مختلف منزل با تمام ابعاد آن در این ژورنال‌ها موجود است. او فقط کاغذ را برمی‌دارد و آن طرح را روی ورق می‌آورد و بعد هم فرضاً یک میلیون می‌گیرد و می‌گوید: «بله، چقدر سختی دیدیم و چقدر زحمت کشیدیم و چقدر فلان کردیم!»

لذا اگر بگویند: آقا، دیگر مردم اصلاً به شما رجوع نمی‌کنند و به همین ژورنال‌ها مراجعه می‌کنند! می‌گوید: «مگر بنده عقلم را از دست داده‌ام که این قدر پول خرج کنم و پنج شش سال زحمت بکشم، بعد هم هیچ نتیجه‌ای بر آن مترتب نشود!» سایر حرف و صنایع هم همین‌طور است؛ همه به‌خاطر این است که زندگی بگذرد!

منافع تحصیل علم الهی با زراندوزی

اما تنها حرفه و اشتغالی که از آن اوّلی که شخص به آن رو می‌آورد فکر زراندوزی و جمع مال و به‌دست آوردن پول نیست، درس و اشتغال به علوم الهی است! آیا نیت یک طلبه وقتی که می‌خواهد وارد در علوم الهی بشود این است که فردا قاضی بشوم و از قضاوتم پول در بیاورم؟! یا فردا منبری بشوم و مرا دعوت کنند و هر دهه‌ای این قدر پول به من بدهند؟! یا فردا نویسنده بشوم و کتاب‌هایم را منتشر کنم و از انتشار کتاب‌ها به مکتبی برسیم؟! یا امامت مسجدی را به من بدهند و با جمع کردن مریدها زندگی خود را آباد کنم؟! آیا مسئله این است؟!

اگر این باشد که مانند بقیّه است و فرقی نکرده است! و یا اینکه وقتی یک طلبه می‌خواهد به علوم الهی بپردازد، فقط همین در نظر او است که بینم دین من و آیین من و اعتقادات من و مسائلی که یک انسان برای تکامل خودش به آن مسائل احتیاج دارد چیست؟! همین! حال اگر بعد سایر افراد هم از این دستاوردها بهره‌مند شوند، مرتبه دیگری است. در وهله اول خود انسان باید بداند که: کیست و چیست؟ و در کجاست و مالش چیست؟ و راه‌یافتگان به سعادت ابدی در این زمینه چه دستور داده‌اند؟

این مسئله دیگر در دانشکده پزشکی و معماری و مهندسی و نجاری و آهنگری پیدا نمی‌شود! بلکه در

حوزه و رسیدن به دروس و مطالعه و دقت و بعد مطالعه کلمات ائمه علیهم السلام و پرداختن به دستوراتی که از آنها به ما رسیده است پیدا می‌شود!

علم بهتر است یا ثروت؟

لذا امیرالمؤمنین می‌فرماید:

زراندوزان همه در هلاکت‌اند، گرچه زنده هستند!

یعنی گرچه زنده هستند، ولی هلاکت پیدا کرده‌اند! عمر خود را تلف کرده‌اند تا پول به دست آورند! مگر پول هم خوردنی است؟! حال فرض کنید که تمام این حیاط را تبدیل به سکه اشرفی از جنس طلا کنند و یک تپه درست کنند! آیا شما می‌توانید اینها را بخورید؟! اگر چندتای آن را بخورید می‌میرید! در روده می‌رود و گیر می‌کند و انسان می‌میرد!

می‌گوییم: «اینها را در بانک می‌گذاریم و ذخیره می‌کنیم!» خب این پول‌ها در بانک است، به من چه ارتباطی دارد؟! یا می‌گوییم: «با این پول‌ها باغ درست می‌کنیم؛ در شمال و جنوب زمین می‌خریم و قشلاق و بیلاق درست می‌کنیم!» خب حالا درست کردید، مگر این افرادی که در شمال بیلاق دارند چه کار می‌کنند؟! خودشان در شهرستانی نشسته‌اند و دلشان خوش است که در فلان جا بیلاقی دارند!

داستانی عبرت آموز در احوال دنیا

منفلوطی، نویسنده مصری کتابی دارد که البته رمان نیست، بلکه حکایات واقعی را به شکل رمان درآورده است. خیلی وقت پیش من این حکایت را خوانده و دیده بودم؛ حکایت این است:

یک قصر بسیار مجلل و معظمی در قاهره بود و خود من هم صاحب این قصر را می‌شناختم. این قصر باغی داشت آن‌هم با چه وضع و اوضاع و بساطی! (بعد خصوصیات این قصر را شرح می‌دهد که: صاحبش چه کسی بود و چه [کرده] بود و زندگی او چه بود و باغبان داشت و سرایدار داشت! صاحب این منزل و قصر کم‌کم مریض می‌شود و یک شب رفیق او برای دیدنش می‌آید. این شخص شروع می‌کند به گلایه که: «الآن که من مریض شده‌ام، تو به دیدن من آمده‌ای، ولی زن من در منزل نیست! اینها تا وقتی ما را می‌خواهند که به دردشان بخوریم، ولی وقتی که دیگر به دردشان نمی‌خوریم ما را رها می‌کنند!»

شروع می‌کند و همین‌طور یک‌به‌یک این مسائل را برای رفیقش می‌گوید و توضیح می‌دهد. بعد از او سؤال می‌کند که: «به نظر تو از این قصر و باغ چه کسی منتفع می‌شود و بهره می‌برد؟!»

رفیقش در جواب می‌گوید: «آیا خیال می‌کنی که تو بهره می‌بری؟! تو که الآن در بستر افتاده‌ای و معلوم نیست تا یک ساعت دیگر زنده هستی یا نیستی! آیا بچه‌های تو بهره می‌برند؟! بچه‌های تو هم که الآن

اینجا نیستند و این طرف و آن طرف هستند! آیا زن تو بهره می برد؟! او هم که الآن این طرف و آن طرف در مجالس عیش و نوش است و دور از تو و چشمان تو به عیش و نوش می پردازد!»
صاحب خانه می گوید: «پس کسی که الآن از این قصر و باغ به طور واقعی بهره مند می شود کیست؟»
رفیقش جواب می دهد: «آن باغبان و زن او که در حیاط دارند باغبانی می کنند! آنها کیف ماندن در این قصر را می کنند. تو یک عمر زحمت کشیدی و الآن حسرت به دست آوردن اینها را به دل داری! از این دنیا می روی درحالی که زن تو و بچه های تو هرکدام یک طرف هستند و بعد هم آنها می آیند و این خانه را تصاحب می کنند! آن کسی که الآن این وسط کیف می کند، این باغبانی است که با زن خود در اینجا سرایداری و باغبانی می کنند و خوش هستند و هیچ باکشان هم نیست! تو الآن بمیری یا نمیری، می گویند ما باغبانی خودمان را می کنیم و کاری به حرف های صاحبخانه نداریم! لذا بدبختی مال تو است!»

نتیجه و ثمره مال اندوزی

لذا حضرت می فرماید: «هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ؛ خُزَانٌ وَ ذَخِيرَةٌ كُنْتُمْ لَهَا أَمْوَالًا، الآن در هلاکت هستند! وقتشان را صرف می کنند تا پول در آورند؛ پول برای چه؟! بخاطر اینکه برای ورثه بگذارند و ورثه بیایند بخورند! پول برای چه؟! برای از بین بردن سلامتی و از بین بردن امکانات و در مهالک و خطرات وارد شدن است!

کسی که پول دارد، در خطرات و مهالک هم بیشتر واقع می شود! بیشتر جلوی چشم و مورد توجه است! سارقین بیشتر به دنبال او هستند! تهدیدکنندگان بیشتر او را تهدید می کنند! آیا تابه حال دیده اید که یک بچه فقیری را بدزدند و بگویند آقا بیا این قدر پول بده؟! همیشه سراغ ثروتمندها می روند؛ یک بچه ثروتمند را پیدا می کنند، می دزدند و بعد تلفن می کنند که آقا فلان مبلغ را باید بدهی! آیا تابه حال شده است فرد فقیری یا متوسط الحال و فردی که به نحو عادی زندگی می کند را تهدید کنند و بگویند آقا بیا این قدر پول بده!؟

لذا اینها عمرشان را تلف می کنند و مالی را به دست می آورند و در هنگام مردن، تمام اموالی را که با خون دل به دست آورده اند باید واگذار کنند و فقط با دو متر پارچه از این دنیا بروند! دو متر پارچه! حال ای کاش فقط مسئله به همین جا ختم می شد! تازه آن طرف حساب و کتاب و «از کجا آوردی» مطرح است! «مال چه کسی را بلند کردی؟ حق چه کسی را گرفتی؟ جلوی فعالیت چه افرادی را سد کردی تا به اینجا رسیدی؟» چون همین طوری که به دست نمی آید! بلکه جلوی فعالیت افرادی را می گیرند تا خودشان به این منافع برسند! مسئله این طور است دیگر! حالا یک شخص یک شخص باید به آنجا بروند و الآن چماقها آماده است و ملائکه در انتظار هستند و ثانیه شماری می کنند که آقا به آنجا تشریف ببرند و می گویند: تازه بیایید و با یکایک شما کار

^۱ . النظرات و العبرات، مصطفى لطفى منفلوطى، ص ۱۰۵ - ۱۱۲، عبرة الدهر، با قدری اختلاف.

تأثیر علوم آل محمد بر علماء و ائمه

اما: «و الْعُلَمَاءُ بِاقْوَانِ مَا بَقِيَ الدَّهْرِ؛ تا روزگار در گردش است علما باقی هستند!» دهر به عالم ماده گفته نمی‌شود، بلکه به کل عوالم گفته می‌شود؛ یعنی تا خدا خدایی می‌کند! معنای خلاصه روایت این است. چرا؟ چون عالم، وجودی پیدا کرده است که آن وجود با تبدل و تغیر اوضاع و احوال متغیر نمی‌شود! اگر مریض یا سالم است، عالم است؛ اگر مورد توجه مردم یا بی‌توجهی مردم است، عالم است؛ اگر فقیر یا غنی است، عالم است؛ در این دنیا یا در عالم آخرت و برزخ و قیامت باشد، آن حقیقت علم را با خودش می‌برد و عالم است؛ لذا در هر حالی عالم است! یعنی وجود او به حقیقت علم برگشته و متحول شده است. البته علمی منظور است که به این نحوی که گفته شد باشد؛ یعنی علوم آل محمد! نه علمی که - همان‌طور که عرض کردم- برای دنیا است! چون آن هم جزء زراندوزی است و تفاوتی نمی‌کند.

عنایت خداوند در تحصیل علم حقیقی

این علم که عبارت است از رسیدن به حقیقت عالم هستی و علم خدا شناسی و توحید، علمی است که با تمام ذرات عالم وجود در ارتباط است. یعنی انسان به نقطه‌ای دست انداخته که تمام ذرات عالم وجود به آن نقطه دست انداخته‌اند! لذا وقتی که یک نفر به دنبال این علم می‌رود، تمام موجودات عالم او را دعا می‌کنند و توفیق او را از خدا می‌خواهند.

من باب مثال شما سر درس هستید و دارید توجه می‌کنید؛ آیا هیچ فکر کرده‌اید که این توجهی که برای شما پیدا شده و مطالب را درک می‌کنید، به واسطه دعاهایی است که بعضی‌ها برای شما می‌کنند؟! هیچ فکر کرده‌اید که مشکلاتی که برای شما پیدا می‌شود - مسائل علمی و اعتقادی - و بعد خودبه‌خود حل می‌شود، از کجاست؟! از آن دعاهایی است که بعضی‌ها کرده‌اند، این مشکل یک مرتبه حل شد! آیا هیچ به این مسئله توجه کرده‌اید به اینکه خداوند امور را برای شما سهل کرده و الآن با خیال راحت و بدون دغدغه مشغول به تحصیل هستید، از کجا پیدا شده است؟! اینها عبارت است از به‌دست‌هم دادن یک سلسله علل و اسبابی که آن علل و اسباب این زمینه را برای شما فراهم کرده‌اند، و الاً فراهم نمی‌شد!

روی این جهت ما باید قدر خود را بدانیم! اولاً بدانیم در جایی پا گذاشته‌ایم که این سعادت را خدا به هر کسی نمی‌دهد! اتفاق افتاده است که خود شخص بنده بین بیست تا سی ساعت برای فردی صحبت کرده‌ام و آخر هم طلبه نشده است! و وقتی که دیدم این فرد این سعادت را پیدا نمی‌کند، رها کردم! بدانید این سعادت که خداوند نصیب شما کرده است، نصیب کم افرادی خواهد شد و دلیل آن هم روشن است.

از شخص بنده گرفته تا تمام افرادی که اینجا هستند! واقعاً اگر مرحوم پدر من دست مرا نمی گرفت و مرا در این رشته وارد نمی کرد و سعادت الهی و توفیق الهی نصیب من نمی شد، قطعاً من اینجا نبودم! بلکه الآن از افراد کذا در کشورهای اروپا و این طرف و آن طرف بودم! قطعاً این طور بود!

من این وضعیت فعلی خودم را واقعاً توفیق خدا و سعادت خدا می دانم و از ادای شکر او نمی توانم بر بیایم! و البته دست گیری مرحوم پدرمان هم بود که واقعاً ایشان بر ما حق حیات دارد و شکی در این مسئله نیست! چطور اینکه ایشان بر خیلی از افراد دیگر و بر شما هم حق حیات دارد؛ خیال نکنید که ایشان فقط بر بنده، چون پسر ایشان هستم حق حیات دارند! بلکه شما هم اگر با مرام و مکتب ایشان آشنا نمی شدید، وضعیت تان این گونه نبود! گرچه ممکن بود در این راه پا بگذارید، ولی - همان طوری که عرض کردم - به نیت قاضی و امام مسجد شدن، به نیت شهرت پیدا کردن، به نیت نماینده و مدیر کذا و [رئیس] سازمان ها و این مسائل شدن، به نیت تبلیغ بود! که تمام اینها از دایره متابعت از دستورات و فرامین والیان امر خارج و بیرون است.

شاگرد امام صادق علیه السلام فقط باید به امام صادق بیندیشد و بس، به هیچ کس دیگر نباید فکر کند!

علت نیاز به علوم دینی نسبت به علوم دیگر

این توفیقی که الآن خدا نصیب شما کرده و شما را وارد چنین مرحله ای کرده است، چرا نصیب دیگری نمی شود؟! مگر افراد دیگری در فامیل نیستند؟! مادر می گوید: «نه! چرا فرزندم روحانی شود؟! برود دکتر و مهندس بشود! ما این همه روحانی و این همه منبری داریم! مگر چند تا رساله عملیه نیاز داریم؟! اگر یک نفر باشد بس است! باید بیاید دکتر بشود و به مردم خدمت کند!» در صورتی که مطب دکترها تعطیل است و کسی سراغ آنها نمی رود! حال می گوید بیاید دکتر بشود! می گوید: «بیاید به مردم خدمت کند! مگر خدمت کردن فقط به عمامه گذاشتن و رساله و احکام گفتن است؟!» در حالی که این بنده خدا نمی داند که بحث خدمت به مردم یک مطلب دیگری است و این علم در وهله اول برای خود انسان است!

یعنی این را به شما بگویم: اگر ما را در دهی تبعید کنند و بگویند: «آقا، شما تا پنجاه سال دیگر هم اینجا هستید و نمی گذاریم از اینجا بیرون بروید و با کسی ارتباط داشته باشید!» حال اگر این کتاب ها و این دروس در آنجا باشد، ما این کتاب ها را مطالعه نمی کنیم؟! آیا ما روایات امام صادق را نمی خوانیم؟! آیا ما اصول کافی را باز نمی کنیم و روایاتی که از ائمه آمده است را مطالعه نمی کنیم؟! یا نه، تازه می گوییم: به به! یک مجال و فرصتی پیدا کردیم و کسی سراغمان نمی آید، حال ببینیم امام صادق و امام باقر چه فرموده اند!

اما اگر همین مورد برای یک پزشک پیش بیاید و او را در دهی محبوس کنند و بگویند شما تا آخر عمر اینجا هستید! دیگر کتاب پزشکی می خواهد چه کار کند؟! باید با آن هیزم روشن کند! دیگر فایده ای ندارد، تمام

شد و رفت. حال تا سقف هم کتاب داشته باشد! کتابی که با آن نشود طبابت کرد، به چه درد می خورد؟! باید کتاب را بگذارد و در زمستان به جای هیزم با آن بخاری را گرم کند، تمام شد! ولی ما نه، تازه می گوئیم جای خلوتی پیدا کرده ایم تا بتوانیم دو تا روایت از امام باقر بخوانیم و ببینیم حضرت چه فرموده است! فرق بین آن دو قضیه، این است.

لذا حضرت می فرماید: «این عالم همیشگی است و در ابدیت است!» ولی علوم دیگر نه! موقت است. و اگر زمینه پیش بیاید، علمش به درد می خورد و اگر زمینه پیش نیاید، علمش به درد نمی خورد؛ باید دست روی دست بگذارد و همین طوری نگاه کند.

حکایت پزشکی که مراجعه کننده ای نداشت

می گویند: شخصی به مطب پزشکی رفته بود که آن پزشک تازه مطب را باز کرده بود و مشتری نداشت و کسی نمی آمد! این دکتر هم یک تلفن به دست گرفته بود و بعضی اوقات تا یک مشتری می آمد فوری شروع می کرد با تلفن صحبت کردن! حال هیچ کسی هم نیست، اما او شروع می کرد با تلفن صحبت کردن. که یعنی سر من شلوغ است! منشی هم آنجا نشسته بود و می گفت: صبر کنید! آقای دکتر صحبت می کنند، کنفرانس و میزگرد دارند! صبر کنید تا تمام شود. اینها هم می نشستند و بعد راه می دادند و می گفتند بفرمایید!

یک روز شخصی به آنجا رفت و بعد از اینکه منشی او را یک ربع در اطاق انتظار نگه داشته بود، به او گفتند بفرمایید! رفت و دید بله، دکتر مشغول صحبت کردن است و خیلی هم سرشان شلوغ است و اصلاً فرصت نگاه کردن هم ندارند! یعنی بحث خیلی گرم است! بعد از پنج دقیقه گوشی را گذاشتند و گفتند: بفرمایید، مرض شما چیست؟! گفت: قربان من مریض نیستم، من مأمور تلفن خانه هستم و آمده ام تلفن را وصل کنم!

این قضیه را که می گویم راست است و دروغ نیست! این قضیه در همان زمان شاه در طهران اتفاق افتاده بود و شخصی از آشنایان ما این قضیه را نقل می کرد. اوضاع اینها همین است!

کلام مرحوم علامه طهرانی درباره علما

نکته مهم اینجا است که انسان آن علم و مطالب دین را چگونه فرا بگیرد و چگونه یاد بگیرد؟ این مهم است.

گفتیم که: باید نیت برای خدا باشد و تمام این افکار که بعدها کسی به دنبال انسان هست یا نیست، همه افکار شیطانی است! اینکه خدمتتان می گویم به خاطر این است که شما در ابتدای کار هستید، هنوز در گود این مسائل نیفتاده اید و ان شاء الله هم نخواهید افتاد! ولی ما قضایا و مطالب زیادی دیدیم، از مسائلی که واقعاً موجب می شود انسان به خود بیاید و به خود بیندیشد.

یک جمله‌ای از مرحوم آقا برای شما نقل می‌کنم و این جمله در نظرتان باشد. ایشان می‌فرمودند: ما قبل از اینکه به قم برویم، نظرمان نسبت به اهل علم این طور بود که همه آنها قدیس و ارزشمند و صاحب مقام و اعتبار هستند، به گونه‌ای که اصلاً کسی نباید در حوزه حریم آنها وارد شود و همه آنها از مسائل دنیا مبرا و دور هستند. اما وقتی که به قم و به خصوص به نجف رفتیم - که دیگر قضیه عالی‌تر شد - متوجه شدیم که بعضی از این افراد در آن حدی هستند که انسان از عظمت و مرتبت و جلال، نمی‌تواند به آنها اشاره کند - امثال مرحوم علامه طباطبائی که در آن نقطه قرار دارند - و از سوی دیگر بعضی‌ها آن قدر پست و فرومایه هستند که انسان نمی‌تواند از این طرف به آنها اشاره کند و بگوید اینها اصلاً آدم هستند!

یعنی افراد کاملاً در دو نقطه مقابل وجود دارند و بین هر کدام از آنها مراتبی هست! درحالی‌که هر دو از یک‌جا آمده‌اند، هر دو یک درس خوانده‌اند، هر دو یک استاد دیده‌اند؛ حتی افرادی که اهل علم و اهل فضل بودند!

علامه وحیدی نمونه‌ای از عالمان بلا عمل

مگر این مراجعی که در زمان شاه با ساواک و با شاه ارتباط داشتند، افراد عامی بودند؟! اینها مجتهد بودند، مرجع بودند، صاحب فتوا بودند!

علامه وحیدی که به ایران آمد، هجده اجازه اجتهاد از مراجع بزرگ نجف مانند مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء عراقی و مرحوم شیخ‌الشریعه اصفهانی داشت! ایشان وقتی که به کرمانشاه آمد و رضا شاه حجاب را برداشت، اولین کسی بود که مجلس تشکیل داد و زن خودش را بی حجاب در آن مجلس کرمانشاه برد! و بسیاری از همین علمای کرمانشاه عمومه را برداشتند و زنان خود را بی حجاب در آن مجلس آوردند!^۱ التفات می‌کنید؟ این طور بود!

تأیید کننده ظلم با ظالم محشور می‌شود

در بسیاری از جاهای دیگر هم وضع همین طور بود. بعضی از افرادی که حتی بعد از انقلاب هم بودند و از دنیا رفتند، افرادی بودند که در زمان شاه، با شاه و دستگاه اطلاعات و امنیت رابطه و حشر و نشر داشتند و آنها را تأیید می‌کردند! یعنی ظلم و فسق را تأیید می‌کردند! بله، این طور بودند.

البته ظلم، ظلم است در هر کجا و در هر زمینه‌ای که می‌خواهد باشد؛ چه الآن و چه سابق هیچ تفاوتی نمی‌کند! ظلم، ظلم است و بین زمان شاه و زمان فعلی ما تفاوتی نمی‌کند. هر کسی در زمان گذشته ظلم را تأیید کرده است، خداوند او را در زمره ظالمین و معاندین درمی‌آورد؛ و هر کسی در همان موقع مخالفت با ظلم کرده

^۱ رجوع شود به امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۶، تعلیقه؛ رساله نوین، ص ۱۱۹، تعلیقه.

است - چه با بیان، چه با قدم و چه با قلم - خداوند او را در زمره مؤیدین دین درمی آورد. و الآن هم همین طور است: کسی که ظلم را تأیید کند با ظالم محشور می شود و کسی که با ظلم مخالفت کند و بخواهد دین رسول خدا را - آن چنان که هست، نه آن چنان که سلیقه ها برای انسان تقریر می کنند! - بیان کند، جزو مؤیدین و از زمره افراد مشمول این روایات خواهد بود.

تأسی طلبه در بیان حق، به چهارده معصوم

این عبارت بود از علم و نیت. حال که ما در اینجا آمده ایم باید متوجه این قضیه باشیم که باید چه کنیم، حرف چه کسی را باید گوش بدهیم، مطلب چه کسی را باید بپذیریم و راه و روش خود را چه راه و روشی قرار بدهیم!

ما در اینجا غیر از امام صادق کسی را نمی شناسیم! طلبه غیر از امام صادق نباید کسی را بشناسد؛ یعنی فقط چهارده معصوم! طلبه غیر از امام زمان نباید کسی را بشناسد؛ هر کسی می خواهد باشد! ما صاحب اختیار خود را امام زمان می دانیم و بس، تمام شد! از آن بای «بسم الله» که شروع می کنیم، باید به دنبال این باشیم که حضرت از ما چه می خواهد؛ حضرت از ما چه حرفی و چه اقدامی را می خواهد، حضرت از ما چه نوع درس خواندن و چه نوع معاشرتی را می خواهد! ما باید همیشه این را در نظر داشته باشیم، هر کسی می خواهد خوشش بیاید و هر کسی می خواهد بدش بیاید! طلبه فقط باید متوجه این باشد که آن کسانی که در روز قیامت او را مورد خطاب قرار می دهند، چهارده معصوم هستند و کس دیگری نمی تواند!

یک وقت من در برخی از مجالس، مسائلی را مطرح می کردم. بعضی ها آمدند گفتند: آقا، این مطالبی را که شما مطرح می کنید شاید به مذاق خیلی ها خوش نیاید!

- گفتم: خب خوش نیاید!

- گفتند: آقا ممکن است برای شما مسئله ای پیش بیاید!

- گفتم: خب مسئله ای پیش بیاید!

یعنی شما می خواهید بگویید که من آن مطالب حقی را که به نظرم حق می آید نگویم؟! حال اگر به نظر فرد دیگری طور دیگری می آید، خب بیاید و بیان کند! مگر ما جلوی حرف زدن دیگران را گرفته ایم؟! الحمدلله صبح تا شب همه گونه صحبت ها هست و هیچ ایراد و مانعی هم نیست، خب ما هم هر دو هفته ای، يك ساعت صحبتی کنیم [و مجلس شرح حدیث عنوان بصری داشته باشیم]!

طلبه فقط و فقط باید امام مجتبی و امام سجاد و امام صادق و امام زمان را مد نظر داشته باشد. ائمه علیهم السلام روایاتی گفتند، آنها را حاضر ببیند و بر احوال خود شاهد ببیند و فقط منظور او رسیدن به تکامل

علمی و دینی و روحی باشد.

طالبان علوم الهی در منظر مرحوم انصاری همدانی

مرحوم آقای انصاری بارها می فرمودند:

برای کسانی که راه خدا را طی می کنند و طلبه علوم دینی هستند، طی کردن این راه بسیار آسان تر است، نسبت به آن افرادی که اهل اطلاع از این مسائل و معارف نیستند؛ چون این افراد، این راه را با چراغ می روند!

نقل مکاشفات و خواب های دروغ

و ما بعد از زمان مرحوم آقا به وضوح این مطلب را دریافتیم که چطور این عوام آمدند و با مطالب پوچ و واهی به بی راهه زدند! بی راهه! اما اگر خدا دل انسان را روشن کند تا بتواند حقیقت راهی که از این مکتب دریافته است را به صورت مبانی بیابد، دیگر کسی نمی تواند او را گول بزند و فریب بدهد!

[به من گفتند]: «آقا من خواب دیدم که به شما گفته اند این کار را بکنید!»

- گفتم: مگر آن شخص زبان نداشت که خودش به خواب من بیاید و بگوید؟!

- «آقا ما مکاشفه کردیم که به من این را گفتند!»

- گفتم: خُب من مکاشفه نکرده ام که این را به من بگویند! مکاشفه کردی که کردی، به من چه مربوط است؟!

- «آقا برای ما این طور روشن شد که این طور است!»

- گفتم: خب برای ما این طور روشن شد که طور دیگری است! حال کاری نداریم به اینکه مسایل شما

باطل یا درست بوده است، ولی به من چه مربوط است؟!

یک وقت بنده در جایی بودم و شخصی به عنوان استدلال گفته بود که: «فلان خانم چنین خوابی دیده که بین بهشت و جهنم متوقف شده است و او بهشت را اختیار کرده است!» گفتم: مگر به خواب ببیند که به بهشت برود! حالا معلوم شد و خود آنها می گویند: «شما درست می گفتید!» چرا؟ چون قضیه روشن است و برای طلبه ای که مسائل را می داند، دیگر خواب چیست؟! دیگر مکاشفه چیست؟! «فلانی این را گفت» دیگر چیست؟! [گفتند]: «فلان عالم نسبت به فلانی این نظر را داده است!» بیخود کرده این نظر را داده است!

کیفیت تألیف کتاب «طهارت انسان»

در این رساله ای که ما راجع به طهارت انسان نوشته ایم - إن شاء الله حالا یا بعداً رفقا این رساله را مطالعه می کنند و اگر نقد و نظراتی هم نسبت به آن دارند مطرح می کنند - در آنجا خواهند دید که وقتی ما وارد مسئله شدیم با کسی شوخی نکردیم و صریح [مطلب را در کتاب آوردیم!] به قول شخصی از رفقا که می گفت: «شما

بولدوزر گذاشته‌اید و اصلاً قضیه را از بیخ درآورده‌اید!» گفتم: امام صادق شوخی ندارد! ما با امام صادق طرف هستیم نه با صاحب جواهر یا جناب وحید بهبهانی! اینها [در برابر امام صادق] چه کسانی هستند؟! این افراد برای خودشان محترم هستند، اما ما با اینها طرف نیستیم! طرف ما امام صادق است، طرف ما امام رضا است؛ ما باید به امام رضا جواب بدهیم! ما از مطالب امام رضا این مطلب را نفهمیدیم، حال وحید بهبهانی گفته است، خُب برای خودش گفته است و إن شاء الله خدا به اندازه فهم و خلوصش به او اجر بدهد! بنده که مقلد وحید بهبهانی نیستم، بنده که مقلد صاحب جواهر نیستم؛ بنده ادعای پیروی و نوکری امام زمان را دارم! ادعا! آیا روی همین ادعا هم نیستم؟! به همین مقدار ادعا، نه واقعیت! لذا ما باید به امام و امام زمان پاسخ گو باشیم، همین!

چگونه راههای نفوذ شیطان را ببندیم

این مطالبی که خدمتان عرض می‌کنم، مطالب اساسی در طلبگی است! متوجه باشید! اگر ما از الآن روی این مطالب جلو نیاییم، بعدها - خدای نکرده - دست شیطان برای نفوذ و دست‌اندازی بر مواضع فکری باز می‌شود! ولی اگر طلبه از همان اول و پایه، به حساب خود با خدا و مردم و افراد رسید، تا آخر هم مستقیم به همان نقطه جلو می‌رود.

توفیقی که خدا به بنده داده بود این بود که من از اوّلی که پا به قم گذاشتم، براساس همان فکر خودم حرکت می‌کردم.

ما در طول درس و تحصیل در قم دچار نوسانات بسیار مهمی در حوزه بودیم. مطالبی و قضایایی پیش می‌آمد؛ این [آقا] علیه آن [آقا] اعلامیه می‌داد و آن علیه این اعلامیه می‌داد، آن شخص منبر می‌رفت و دیگری فلان می‌کرد، و طلبه‌ها هم این طرف و آن طرف می‌رفتند! خلاصه، اوضاع بسیار [نابه‌سامانی] بود. من آن موقع فقط و فقط کتاب *مطول* خود را دست می‌گرفتم! به من می‌گفتند: آقا، در فلان جا [قضیه] مهمی اتفاق افتاده است!]

- می‌گفتم: من می‌خواهم کتابم را بخوانم، همین! هیچ کاری هم ندارم!
- آقا امروز فلان جا در فلان جلسه راجع به فلان کاری که فلان شخص کرده جمع می‌شوند، شما هم بیایید و ببینید که قضیه چیست!

- می‌گفتم: من باید *مطول* بخوانم!
- آقا در فلان جا می‌خواهند راجع به فردی که به مسجد اعظم رفته و راجع به فلان مرجع صحبت کرده تصمیم بگیرند که آیا شهریه او را قطع کنند یا قطع نکنند! حتماً شما باید بیایید، شما را هم دعوت کرده‌اند!
- می‌گفتم: من باید *مطول* بخوانم!

به هیچ مسئله‌ای کاری نداشتیم و از این زمینه هم خیلی قضایا پیش آمد، ولی الآن می‌بینم که کار من در

آن موقع درست بوده است!

همین بود که همین طور جلو آمدم و به مسائلی رسیدم و بعد قضایا و مطالبی پیش آمد و دیدم افراد از انسان چه توقعاتی دارند! اما دیدیم نه، این توقعات با آن مبنای فکری ما جور در نمی آید؛ لذا زیر بار نمی رفتیم! حال که زیر بار نمی رفتیم، ما را متهم می کردند که این ضد فلان است! نه آقا، ما ضد کسی نیستیم، بلکه ما راه خودمان را می رویم.

طلبه در تحقیق نباید تحت تأثیر علما باشد

در زمانی که من مباحث نفس *شفا* را می خواندم، در مجلسی صحبتی شد و ما یک چیزی گفتیم و همه خندیدند. یک نفر از آنها گفت: «آقا این مطلبی که شما می گوید با مبانی حضرت آیه الله منتظری مخالف است!» گفتم: «حضرت آیه الله منتظری هم با مبانی بنده مخالف هستند!» آقا این جمعیت را خنده گرفت! خُب مخالف است که مخالف است، آقای منتظری که امام من نیست؛ مردی است برای خود و به جای خود محفوظ! اگر عمل خیر انجام دهد، خدا اجر می دهد و اگر عمل خلاف انجام دهد، خدا مُعاقب می کند. بنده هم همین طور هستم.

امام علیه السلام این مرام و این مکتب را از ما می خواهد. بارها مرحوم آقای بروجردی می فرمودند:

شخصیت آقایان مانع از تحصیل طلاب نشود!

یعنی وقتی که یک طلبه کتاب *خلاف* و *مبسوط* شیخ طوسی نگاه می کند، مبدا عظمت علمی و فقهی شیخ طوسی مانع شود که او در مسائل، صریح و با دست باز و با آرامش خاطر وارد مسئله بشود! و نباید بگوید: «ای وای! شیخ طوسی این را گفته است» و دست او بلرزد و فکر تازه و بکر یک طلبه نتواند جولان واقعی خودش را در ارتباط با مطالب آقایان داشته باشد! شیخ طوسی است، باشد! شیخ طوسی هم شاگردی از این مکتب است و خداوند ایشان را رحمت کند و درجاتش را بالاتر ببرد؛ مردی بود زحمتکش و خدا به مقدار خلوصش به او اجر می دهد. ما مخلص او هم هستیم و دست ایشان را هم می بوسیم، ولی مقلد او نیستیم! مقلد چه کسی هستیم؟ امام باقر و امام صادق! از اینها باید تقلید کرد، همین! این مسئله ای است که بسیار مهم است.

یک طلبه چگونه باید درس بخواند؟

مطلب دیگری که رفقا باید در این زمینه خیلی به آن دقت کنند و هر چه هم ما تأکید کنیم کم کرده ایم، این است که این فرصت - یعنی این وضعیت و موقعیت - برای شما تکرار نخواهد شد! لذا از آنجایی که خداوند عمر محدودی به ما داده است و این عمر دیگر تکرار نخواهد شد، شخص زرنگ و زیرک آن کسی است که از این موقعیت خودش استفاده کند.

فرصت برای «نشستن ها و جلسه گرفتن ها و صحبت کردن ها و درخواستن ها» همیشه پیدا می شود و

انسان همیشه می تواند به مسافرت برود و «وقت گذرانی ها» همیشه برای انسان فراهم است! گرچه انسان همیشه - به خصوص در این زمان - باید مواظب باشد. اما آنچه که دیگر تکرار نخواهد شد، فرصتی است که الآن خداوند برای شما پیش آورده است! این فرصت دیگر تکرار نخواهد شد.

ده پانزده سال بعد شما متوجه می شوید، یعنی به حدی و وضعیتی می رسید که برای شما تحسّر دو ساعت فراغت و دو ساعت مجال و فکر آزاد و راحت نشستن و فکر کردن پیدا می شود و نمی یابید! الآن وضعیت به گونه ای است که می توانید بار خودتان را ببندید و خوب مطالعه و دقت کنید و خوب به مطالب برسید. درسی را که می خوانید، قبلاً آن را پیش مطالعه کنید. فردا وقتی درس را خواندید، بلافاصله بعد از درس آن را یک نگاه کنید و نگذارید به منزل بیایید و بعد کتاب را باز کنید! بلکه همان بعد از درس - ولو اینکه پنج دقیقه یا ده دقیقه فاصله است - بیایید در حیاط بنشینید و همان درسی را که خوانده اید دوباره مرور کنید! این مرور از دو ساعت مطالعه برای شما مفیدتر است! همین ده دقیقه! و بعد خلاصه ای از آن بنویسید؛ مثلاً از هر صفحه ای دو خط خلاصه بنویسید و هر هفته این خلاصه را مرور کنید! خیلی هم وقت نمی گیرد. یعنی اگر هر روز دو سطر خلاصه نویسی کنید و در ماه دو سه مرتبه مرور کنید، دیگر در ذهنتان می ماند و از بین نمی رود.

شواهد ادبی و بلاغی و اشعاری که به عنوان شاهد در کتب ادبی ذکر می کنند را حفظ کنید؛ اینها خیلی به درد انسان می خورند! خلاصه، در مباحثه دقت کنید و از مطلبی که هنوز متوجه نشده اید رد نشوید. در درس هایی که می خوانید، فرض کنید می خواهید در آن درس نظر بدهید، و بعد ببینید آیا نظر شما با نظر کتاب یکی است یا فرق می کند؟ و اگر فرق می کند، دلیل آن چیست و دلیلش را پیدا کنید. یعنی این طور نباشد که تصور کنید آن مطلبی که کتاب گفته لوح محفوظ است و دیگر مطلب تمام است! نه، کتاب را به عنوان یک مرآت و آینه و وسیله برای رشد و اظهار رأی خودتان بدانید، نه تمام مطلب!

آن زمانی که ما مطوّل می خواندیم، به طور کلی مبانی ما با مبانی تفتازانی فرق داشت و اشکالات عدیده ای داشتیم و رأی ما اغلب به رأی سکاکی تمایل داشت تا به مطالب خود تفتازانی! و الآن هم همین طور است. حال تفتازانی هر کسی می خواهد باشد، خوب باشد! تفتازانی که مقلّد ما نیست.

نورانیت علم، حاصل مراقبه داشتن

این نکته را همیشه ما باید در نهایت مسئله در نظر داشته باشیم که آن نورانیتی که به واسطه این علوم برای انسان حاصل می شود، در سایه مراقبه و پیمودن راه است. آن شخصی که راه را می رود و به مسائل می رسد، این علم برای او نور می آورد؛ حال فرقی نمی کند، چه ادبیات یا منطق یا فلسفه و یا فقه و این درس ها باشد! اما اگر انسان این علوم را بدون مراقبه و توجه به دستورات سلوکی و مطالبی که بزرگان در این زمینه گفته اند

بخواند، این علوم برای او نورانیت نمی‌آورد؛ بلکه فقط یک سری محفوظاتی است که برای انسان حاصل می‌شود! مثل این است که شما یک شعر یا [آیاتی از] قرآن را [بدون ادراک معانی آن] حفظ کنید.

علت کدورت ائمه جماعات مکه و مدینه

بسیاری از ائمه جمعه و جماعات مساجد مکه و مدینه، قرآن را حفظ هستند. امام جماعت مسجد مدینه از معاندین با تشیع است و اصلاً مشخص است که عناد دارد! در مسجد الحرام امام جماعتی بود که بعضی شب‌ها می‌آمد و صحبت می‌کرد؛ وقتی که این شخص شروع می‌کرد، مصیبت ما شروع می‌شد! وقتی شروع می‌کرد به «بسم الله» اصلاً عجیب بود! خدا می‌داند در این دل و نفس او چه کدورتی بود و چه قساوتی بود که وقتی حرف می‌زد خیلی آشوب به پا می‌کرد! در حالی که فرضاً این آقا قرآن هم حفظ است. اما آثار و نتایج حفظ قرآن کجاست؟ می‌دانید چرا این شخص به اینجا رسیده؟ چون پایه خود را از اول بر مخالفت و عناد با اهل بیت گذاشته است! لذا هر چه جلو آمد، خدا هم به او ظلمت داد و گفت: حال که این طور است، ما هم می‌دانیم چه کار کنیم! هر آیه قرآن و روایتی که حفظ می‌کند، همین طور به ظلمتش اضافه می‌شود تا می‌رسد به جایی که اصلاً می‌شود عمر دوم و آنجا می‌ایستد به نماز خواندن! واقعاً عبارات و صدایش خیلی عجیب بود! در حالی که اینها هم آدم‌های کمی نیستند؛ بلکه در مکتب خودشان آدم‌های درس خوانده‌ای هستند!

ما در مسجد مدینه می‌نشستیم و پشت سر ما مجلسی بود. منبر و از این صندلی‌ها می‌گذاشتند و افراد می‌آمدند مشغول صحبت می‌شدند و یک عده هم اطراف آنها می‌نشستند. من توجه که می‌کردم، می‌دیدم بعضی از این افراد به روایات خودشان خیلی وارد هستند و همین طور از حفظ روایت می‌خوانند. اما وقتی که نگاه می‌کردی، می‌دیدى عجب پلیدند! واقعاً چقدر پلید و چقدر کثیف و چقدر قسی و چقدر مکدر! وقتی صحبت می‌کرد و به سؤال‌ها جواب می‌داد، اصلاً انگار از دهانش آتش بیرون می‌آمد!! البته این مسئله در بعضی از آنها کمتر بود و بسته به مقدار عنادی که داشتند، کدورت آنها کمتر بود.

در آنجا یک نفر حرفی زد که به مکتب اهل بیت نزدیک بود، این شخص با قساوتی به شدت رد کرد و گفت: «این حرف‌ها را کنار بگذارید! اینها را کنار بگذارید! رها کنید!»

اثرات مخرب تحصیل علم قبل از تزکیه

لذا اینجاست که بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که قبل از درس، به تزکیه بپردازید! تزکیه یعنی: نفس را سرکوب زدن و رام کردن است و او را مهیای برای جلوات و جذبات و بارقه‌ها و نفحات الهی کردن. و این [در پرتو] عمل به دستورات است.

إن شاء الله خداوند به همه توفیق بدهد و همه ما را در آن مسیر کسب علم و کسب کمالی قرار بدهد که مورد توجه و رضایت امام زمان است! دارید می بینید دیگر!

یادتان می آید که من سال ها قبل راجع به اینکه هر کسی که چند متر پارچه بر سر خود پیچیده، قابلیت زعامت و راهنمایی مردم را ندارد، صحبت کردم؟! حدود شش یا هفت سال پیش وقتی که راجع به بعضی از مطالب صحبت شد، عرض کردم که همان طور که مرحوم آقا فرموده بودند: «روزی خواهد آمد که نقاب از چهره مدعیان برافتد و افراد آنها را را بشناسند!» خب، نگاه کنید!

یک امتحان پیش می آید و برای رسیدن به قدرت چه بر سر مردم در می آورند که کار به زدن و کشتن می انجامد! حالا شما از این تعجب می کنید که در عراق فلان آقا را کشتند، در عراق چند نفر را کشتند، دو تا افتادند به جان هم و این کار را کردند! ولی ما در زمان مشروطه نبودیم؛ در زمان مشروطه ده تا ده تا می کشتند و به دار می زدند! اینکه چیزی نیست! فلان عالمِ فلان شهر فتوای قتل فلان عالم را صادر می کرد و او را به دار می زدند! نصف شب از پشت بام در منزل او می ریختند و جلوی چشم زن و بچه اش با تفنگ او را می زدند!

الآن ما تعجب می کنیم و می گوئیم: «عجب! طرفداران فلان با طرفداران فلان به هم زدند و چند نفر هم کشته دادند!» نه آقا، این قضیه همیشه بوده است، منتها گاهی در خفا و گاهی در علن است! تا اینکه چه وقت مقام غیرتِ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاید و همه مخالفین را قلع و قمع کند و سرزمین خود را محل و جایگاه برای طالبان علم واقعی قرار بدهد! مسئله این است! خدا می داند که چه زمانی این امر محقق خواهد شد، ولی همین قدر می دانیم که بزرگان وعده داده اند و وعده آنها هم إن شاء الله عملی خواهد شد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.